

زنان همراه عیسی

¹و بعد از آن واقع شد که او در هر شهری و دهی گشته، موعظه می‌نمود و به ملکوت خدا بشارت می‌داد و آن دوازده با وی می‌بودند.² و زنان چند که از ارواح پلید و مرضها شفا یافته بودند، یعنی مریم معروف به مَجْدَلِیَّه که از او هفت دیو بیرون رفته بودند،³ و یونا زوجهٔ خوزا، ناظر هیرودیس و سوسن و بسیاری از زنان دیگر که از اموال خود او را خدمت می‌کردند.

مثل برزگر

⁴و چون گروهی بسیار فراهم می‌شدند و از هر شهر نزد او می‌آمدند، مَثَلی آورده، گفت:⁵ که برزگری بجهت تخم کاشتن بیرون رفت. و وقتی که تخم می‌کاشت، بعضی بر کناره راه ریخته شد و پایمال شده، مرغان هوا آن را خوردند.⁶ و پاره‌های بر سنگلاخ افتاده، چون روید از آن‌جهت که رطوبتی نداشت خشک گردید.⁷ و قدری در میان خارها افکنده شد که خارها با آن نمو کرده آن را خفه نمود.⁸ و بعضی در زمین نیکو پاشیده شده، روید و صد چندان ثمر آورد. چون این بگفت ندا در داد: هر که گوش شنوا دارد بشنود.

⁹پس شاگردانش از او سؤال نموده، گفتند: که معنی این مَثَل چیست؟¹⁰ گفت: شما را دانستن اسرار ملکوت خدا عطا شده است و لیکن دیگران را به واسطهٔ مثلها، تا نگریسته نبینند و شنیده درک نکنند.¹¹ اَمَّا مَثَل این است که تخم کلام خداست.¹² و آنانی که در کنار راه هستند کسانی می‌باشند که چون می‌شنوند، فوراً ابلیس آمده، کلام را از دل‌های ایشان می‌رباید، مبدا ایمان آورده نجات یابند.¹³ و آنانی که بر سنگلاخ هستند، کسانی می‌باشند که چون کلام را می‌شنوند، آن را به شادی می‌پذیرند و اینها ریشه ندارند؛ پس تا مدتی ایمان می‌دارند و در وقت آزمایش، مرگد می‌شوند.¹⁴ اَمَّا آنچه در خارها افتاد اشخاصی می‌باشند که چون شنوند می‌روند و اندیشه‌های روزگار و دولت و لذات آن ایشان را خفه می‌کند و هیچ میوه به کمال نمی‌رسانند.¹⁵ اَمَّا آنچه در زمین نیکو واقع گشت کسانی می‌باشند که کلام را به دل راست و نیکو شنیده، آن را نگاه می‌دارند و با صبر، ثمر می‌آورند.

مثل چراغ

¹And it came to pass afterward, that he went throughout every city and village, preaching and shewing the glad tidings of the kingdom of God: and the twelve were with him,² And certain women, which had been healed of evil spirits and infirmities, Mary called Magdalene, out of whom went seven devils,³ And Joanna the wife of Chuza Herod's steward, and Susanna, and many others, which ministered unto him of their substance.⁴ And when much people were gathered together, and were come to him out of every city, he spake by a parable:⁵ A sower went out to sow his seed: and as he sowed, some fell by the way side; and it was trodden down, and the fowls of the air devoured it.⁶ And some fell upon a rock; and as soon as it was sprung up, it withered away, because it lacked moisture.⁷ And some fell among thorns; and the thorns sprang up with it, and choked it.⁸ And other fell on good ground, and sprang up, and bare fruit an hundredfold. And when he had said these things, he cried, He that hath ears to hear, let him hear.⁹ And his disciples asked him, saying, What might this parable be?¹⁰ And he said, Unto you it is given to know the mysteries of the kingdom of God: but to others in parables; that seeing they might not see, and hearing they might not understand.¹¹ Now the parable is this: The seed is the word of God.¹² Those by the way side are they that hear; then cometh the devil, and taketh away the word out of their hearts, lest they should believe and be saved.¹³ They on the rock are they, which, when they hear, receive the word with joy; and these have no root, which for

¹⁶ و هیچ کس چراغ را افروخته، آن را زیر ظرفی یا تختی پنهان نمی کند بلکه بر چراغدان می گذارد تا هر که داخل شود روشنی را ببیند.¹⁷ زیرا چیزی پنهان نیست که ظاهر نگردد و نه مستور که معلوم و هویدا نشود.¹⁸ پس احتیاط نمایید که به چه طور می شنوید، زیرا هر که دارد بدو داده خواهد شد و از آنکه ندارد آنچه گمان هم می برد که دارد، از او گرفته خواهد شد.

مادر و برادران عیسی

¹⁹ مادر و برادران او نزد وی آمده به سبب ازدحام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند.²⁰ پس او را خبر داده گفتند: مادر و برادرانت بیرون ایستاده، می خواهند تو را ببینند.²¹ در جواب ایشان گفت: مادر و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده، آن را بجا می آورند.

عیسی و طوفان دریا

²² روزی از روزها او با شاگردان خود به کشتی سوار شده، به ایشان گفت: به سوی آن کنار دریاچه عبور بکنیم. پس کشتی را حرکت دادند.²³ و چون می رفتند، خواب او را در ربود که ناگاه طوفان باد بر دریاچه فرود آمد، به حدی که کشتی از آب پر می شد و ایشان در خطر افتادند.²⁴ پس نزد او آمده، او را بیدار کرده، گفتند: استاد، استاد، هلاک می شویم. پس برخاسته، باد و تلاطم آب را نهیب داد تا ساکن گشت و آرامی پدید آمد.²⁵ پس به ایشان گفت: ایمان شما کجا است؟ ایشان ترسان و متعجب شده، با یکدیگر می گفتند: که این چگونه آدمی است که بادها و آب را هم امر می فرماید و اطاعت او می کنند؟

عیسی شفا می کند دیوانه را

²⁶ و به زمین جدریان که مقابل جلیل است، رسیدند.²⁷ چون به خشکی فرود آمد، ناگاه شخصی از آن شهر که از مدت مدیدی دیوها داشتی و رخت نبوشیدی و در خانه نماندی بلکه در قبرها منزل داشتی، دچار وی گردید.²⁸ چون عیسی را دید، نعره زد و پیش او افتاده، به آواز بلند گفت: ای عیسی، پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ از تو التماس دارم که مرا عذاب ندهی.²⁹ زیرا که روح خبیث را امر فرموده بود که از آن شخص بیرون آید، چونکه بارها او را گرفته بود، چنانکه هر چند او را به زنجیرها و کنده ها بسته نگاه می داشتند، بندها را می گسیخت و دیو او را به صحرا می راند.³⁰ عیسی از او پرسیده، گفت: نام تو

a while believe, and in time of temptation fall away.¹⁴ And that which fell among thorns are they, which, when they have heard, go forth, and are choked with cares and riches and pleasures of this life, and bring no fruit to perfection.¹⁵ But that on the good ground are they, which in an honest and good heart, having heard the word, keep it, and bring forth fruit with patience.¹⁶ No man, when he hath lighted a candle, covereth it with a vessel, or putteth it under a bed; but setteth it on a candlestick, that they which enter in may see the light.¹⁷ For nothing is secret, that shall not be made manifest; neither any thing hid, that shall not be known and come abroad.¹⁸ Take heed therefore how ye hear: for whosoever hath, to him shall be given; and whosoever hath not, from him shall be taken even that which he seemeth to have.¹⁹ Then came to him his mother and his brethren, and could not come at him for the press.²⁰ And it was told him by certain which said, Thy mother and thy brethren stand without, desiring to see thee.²¹ And he answered and said unto them, My mother and my brethren are these which hear the word of God, and do it.²² Now it came to pass on a certain day, that he went into a ship with his disciples: and he said unto them, Let us go over unto the other side of the lake. And they launched forth.²³ But as they sailed he fell asleep: and there came down a storm of wind on the lake; and they were filled with water, and were in jeopardy.²⁴ And they came to him, and awoke him, saying, Master, master, we perish. Then he arose, and rebuked the wind and the raging of

چيست؟ گفت: لَجُون. زیرا که دیوهای بسیار داخل او شده بودند.³¹ و از او استدعا کردند که ایشان را نفرماید که به هاویه روند.³² و در آن نزدیکی گله گراز بسیاری بودند کهدر کوه می‌چریدند. پس از او خواهش نمودند که بدیشان اجازت دهد تا در آنها داخل شوند. پس ایشان را اجازت داد.³³ ناگاه دیوها از آن آدم بیرون شده، داخل گرازان گشتند که آن گله از بلندی به دریاچه جسته، خفه شدند.³⁴ چون گرازبانان ماجرا را دیدند، فرار کردند و در شهر و اراضی آن شهرت دادند.³⁵ پس مردم بیرون آمده تا آن واقعه را ببینند؛ نزد عیسی رسیدند و چون آن آدمی را که از او دیوها بیرون رفته بودند، دیدند که نزد پایهای عیسی رخت پوشیده و عاقل گشته نشسته است، ترسیدند.³⁶ و آنانی که این را دیده بودند، ایشان را خبر دادند که آن دیوانه چطور شفا یافته بود.³⁷ پس تمام خلق مرزوبوم جَرّیان از او خواهش نمودند که از نزد ایشان روانه شود، زیرا خوفی شدید بر ایشان مستولی شده بود. پس او به کشتی سوار شده، مراجعت نمود.³⁸ اما آن شخصی که دیوها از وی بیرون رفته بودند، از او درخواست کرد که با وی باشد. لیکن عیسی او را روانه فرموده، گفت:³⁹ به خانه خود برگرد و آنچه خدا با تو کرده است حکایت کن. پس رفته، در تمام شهر از آنچه عیسی بدو نموده بود، موعظه کرد.

عیسی شفا می‌کند یک زن را و زنده کردن دختر یائِرس

⁴⁰ و چون عیسی مراجعت کرد، خلق او را پذیرفتند زیرا جمیع مردم چشم به راه او می‌داشتند.⁴¹ که ناگاه مردی، یائِرس نام که رئیس کنیسه بود، به پایهای عیسی افتاده، به او التماس نمود که به خانه او بیاید.⁴² زیرا که او را دختر یگانه‌ای قریب به دوازده ساله بود که مشرف بر موت بود. و چون می‌رفت، خلق بر او ازدحام می‌نمودند.

⁴³ ناگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا بود و تمام مایملک خود را صرف اطبّا نموده و هیچ‌کس نمی‌توانست او را شفا دهد،⁴⁴ از پشت سر وی آمده، دامن ردای او را لمس نمود که در ساعت جریان خونس ایستاد.⁴⁵ پس عیسی گفت: کیست که مرا لمس نمود؟ چون همه انکار کردند، پطرس و رفقایش گفتند: ای استاد، مردم هجوم آورده، بر تو

the water: and they ceased, and there was a calm.²⁵ And he said unto them, Where is your faith? And they being afraid wondered, saying one to another, What manner of man is this! for he commandeth even the winds and water, and they obey him.²⁶ And they arrived at the country of the Gadarenes, which is over against Galilee.²⁷ And when he went forth to land, there met him out of the city a certain man, which had devils long time, and ware no clothes, neither abode in any house, but in the tombs.²⁸ When he saw Jesus, he cried out, and fell down before him, and with a loud voice said, What have I to do with thee, Jesus, thou Son of God most high? I beseech thee, torment me not.²⁹ (For he had commanded the unclean spirit to come out of the man. For oftentimes it had caught him: and he was kept bound with chains and in fetters; and he brake the bands, and was driven of the devil into the wilderness.)³⁰ And Jesus asked him, saying, What is thy name? And he said, Legion: because many devils were entered into him.³¹ And they besought him that he would not command them to go out into the deep.³² And there was there an herd of many swine feeding on the mountain: and they besought him that he would suffer them to enter into them. And he suffered them.³³ Then went the devils out of the man, and entered into the swine: and the herd ran violently down a steep place into the lake, and were choked.³⁴ When they that fed them saw what was done, they fled, and went and told it in the city and in the country.³⁵ Then they went out to see what was done; and came to Jesus, and

از حام می‌کنند و می‌گویند: کیست که مرا لمس نمود؟⁴⁶ عیسی گفت: البته کسی مرا لمس نموده است، زیرا که من درک کردم که قوتی از من بیرون شد.⁴⁷ چون آن زن دید که نمی‌تواند پنهان ماند، لرزان شده، آمد و نزد وی افتاده پیش همه مردم گفت که، به چه سبب او را لمس نمود و چگونه فوراً شفا یافت.⁴⁸ وی را گفت: ای دختر، خاطر جمع دار! ایمانت تو را شفا داده است؛ به سلامتی برو.⁴⁹ و این سخن هنوز بر زبان او بود که یکی از خانه رئیس کنیسه آمده، به وی گفت: دخترت مرد، دیگر استاد را زحمت مده.⁵⁰ چون عیسی این را شنید، توجّه نموده به وی گفت: ترسان مباش، ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت.⁵¹ و چون داخل خانه شد، جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر، هیچ‌کس را نگذاشت که به اندرون آید.⁵² و چون همه برای او گریه و زاری می‌کردند، او گفت: گریان مباشید! نمرده بلکه خفته است.⁵³ پس به او استهزا کردند چونکه می‌دانستند که مُرده است.⁵⁴ پس او همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته، صدا زد و گفت: ای دختر برخیز! و روح او برگشت و فوراً برخاست.⁵⁵ پس عیسی فرمود تا به وی خوراک دهند.⁵⁶ و پدر و مادر او حیران شدند. پس ایشان را فرمود که هیچ‌کس را از این ماجرا خبر ندهند.

found the man, out of whom the devils were departed, sitting at the feet of Jesus, clothed, and in his right mind: and they were afraid.³⁶ They also which saw it told them by what means he that was possessed of the devils was healed.³⁷ Then the whole multitude of the country of the Gadarenes round about besought him to depart from them; for they were taken with great fear: and he went up into the ship, and returned back again.³⁸ Now the man out of whom the devils were departed besought him that he might be with him: but Jesus sent him away, saying,³⁹ Return to thine own house, and shew how great things God hath done unto thee. And he went his way, and published throughout the whole city how great things Jesus had done unto him.⁴⁰ And it came to pass, that, when Jesus was returned, the people gladly received him: for they were all waiting for him.⁴¹ And, behold, there came a man named Jairus, and he was a ruler of the synagogue: and he fell down at Jesus' feet, and besought him that he would come into his house.⁴² For he had one only daughter, about twelve years of age, and she lay a dying. But as he went the people thronged him.⁴³ And a woman having an issue of blood twelve years, which had spent all her living upon physicians, neither could be healed of any,⁴⁴ Came behind him, and touched the border of his garment: and immediately her issue of blood stanch'd.⁴⁵ And Jesus said, Who touched me? When all denied, Peter and they that were with him said, Master, the multitude throng thee and press thee, and sayest thou, Who touched me?⁴⁶ And Jesus

said, Somebody hath touched me: for I perceive that virtue is gone out of me.⁴⁷ And when the woman saw that she was not hid, she came trembling, and falling down before him, she declared unto him before all the people for what cause she had touched him and how she was healed immediately.⁴⁸ And he said unto her, Daughter, be of good comfort: thy faith hath made thee whole; go in peace.⁴⁹ While he yet spake, there cometh one from the ruler of the synagogue's house, saying to him, Thy daughter is dead; trouble not the Master.⁵⁰ But when Jesus heard it, he answered him, saying, Fear not: believe only, and she shall be made whole.⁵¹ And when he came into the house, he suffered no man to go in, save Peter, and James, and John, and the father and the mother of the maiden.⁵² And all wept, and bewailed her: but he said, Weep not; she is not dead, but sleepeth.⁵³ And they laughed him to scorn, knowing that she was dead.⁵⁴ And he put them all out, and took her by the hand, and called, saying, Maid, arise.⁵⁵ And her spirit came again, and she arose straightway: and he commanded to give her meat.⁵⁶ And her parents were astonished: but he charged them that they should tell no man what was done.